

تاریخ مطالعات زرتشتی

هاشم رضی

رساله‌یی که تحت عنوان **تاریخ مطالعات زرتشتی** اینک در دسترس قرار دارد، حاصل تحقیق و پژوهش و تتبع چندتن از دانشمندان می‌باشد که به‌تدریج ترجمه و تألیف شده و با تحقیقاتی نازمتر همراه و منتشر گشته است. به‌تقریب از حدود سده پنجم پیش از میلاد، شاید مفارن با اوایل شاهی داریوش بزرگ، در یونان، مورخان و نویسندگان شروع به‌نوشتن مطالبی متنوع و گوناگون درباره زرتشت و آیین او و همچنین مطالبی پیرامون ادیان ایرانی کردند. این اقدام با شور و شگفتی و اعتقاد همراه بود و در ادب و فلسفه و دین یونان و جهان یونانی‌مآب آن روزگار اثرات نفوذی قاطعی داشت. اما دور از تعصب و پاره‌یی از اغراض نیز نبود - و از دیگر سو، عدم فهم و درک صحیح‌شان نیز باعث اشتباهات و لغزش‌هایی فراوان شد.

اما در طی قرون جدید، آن روایات، با همه ضعف‌ها و عیوب و اشتباهات و اغراض، کلید گشایش مشکل ایران‌شناسی در روزگار کهن شد. ابتدا بر سبیل معمول، آنچه را که روایت شده بود، قاطع و وحی منزل و پیامبرانه پنداشتند. اما پس از آن، روایات مورد نقادی و کاوش و ارزیابی قرار گرفت و درست از نادرست و سره از ناسره در حد مقدور جداگشت و دامنه آگاهی‌های کوتاه و ناقص ما درباره ایران کهن وسعت یافت و غنا پیدا کرد.

در این رساله و وجیزه، بحث و گفت‌وگو و کندوکاو، پیرامون مورخان و نویسندگان یاد شده در جهان باستان است که درباره زرتشت و اوستا و دین زرتشتی و سایر ادیان ایرانی مطالبی از خود به‌یادگار نهاده‌اند. ابتدا اهم مطالبی را که هنر نویسندگان از خود به‌یادگار نهاده آورده و پس از آن به‌بحث و نقد پرداخته شده است.

محققان و پژوهندگان در دوران ما، به دو یا سه گروه تقسیم می‌شوند. دسته‌یی معتقدند که آنچه را نویسندگان و مورخان قدیم یونان و روم درباره دین ایرانی نقل کرده‌اند مربوط می‌شود به آیین زرتشت. اما پذیرش چنین فکری، موجب دردسرهای فراوانی شد و تناقضات آشکاری به‌وجود آورد که قابل توجیه و تفسیر نبودند. گروهی بر آن شدند که اغلب روایات مربوط می‌شود به آیین‌های دیگری که در ایران رواج داشت و قسمت کمی از این گزارش‌ها درباره دین زرتشتی مصداق پیدا می‌کند.

از برخورد این آرا و تضاد افکار، حقایقی آشکار شد. دسته سومی نیز با احتیاط و دور از تعصب به تحقیق پرداختند و در نتیجه هیچ‌کدام از دو رأی مذکور را نپذیرفتند و با نقادی‌های عالمانه خود، حقایقی بسیار را درباره آیین زرتشت

آشکار ساختند و تضادها را توجیه کردند و مجموع همه این تحقیقات مرتب و وسیع سبب شد تا هرچه بیشتر اتهاماتی که به زرتشت و دین او وارد می‌کردند شناخته شود.

در رساله موجود، نخست تفسیر و توجیه مطالب علمایی آمده که کوشش کرده‌اند همه روایات را منطبق با دین زرتشت دانسته و قبول کنند. آنگاه عقاید دسته دوم نقل شده که برخلاف گروه اول باور داشته‌اند و سرانجام آرای دسته سوم ثبت و ضبط شده و در مجموع خواننده تا حد زیادی خود به خود بسیاری از مسایل برایش روشن و واضح می‌شود، و در می‌یابد که چگونه و برای چه، مورخان و نویسندگان یونانی و رومی این همه تناقض درباره زرتشت و آرا و عقاید وی و رسوم زرتشتی ابراز کرده‌اند. از نظر این مورخان، مغ و مغان، عنوان و سمت عامی داشته برای همه روحانیان ایرانی که میتراپی یا زروانی یا پیرو دین مادی یادین هخامنشی و یا زرتشتی بوده‌اند. در طی این تحقیقات، گاه آنقدر مسایلی که پیچیده و پیراز و ابهام و متناقض به نظر می‌رسند، روشن و ساده می‌شود که موجب شگفتی است.

طی مباحث این رساله، مسایلی بسیار درباره دین‌های زروانی و میتراپی و مانوی مطرح شده و مورد مقایسه قرار گرفته و روابط آن‌ها با دین زرتشتی و نفوذشان در یکدیگر بیان می‌شود که به روشن شدن بسیاری مسایل می‌انجامد. اغلب مطالب و مباحث بسیار فشرده می‌شود و به همین جهت خواننده عادی را ارضا نمی‌کند و اغلب لازم است خواننده مطالعات و اطلاعات قبلی در این مورد داشته باشد.

مسئله مغان، که در واقع کیانند و چه کسانی می‌باشند و چگونگی دین و آیین هخامنشی مسایل دقیق و پراهمیتی می‌باشند که از دیدگاه پژوهشگران به نام در این موارد، مورد بحث واقع شده‌اند. اغلب کوشش شده است که مباحث همراه با مآخذ باشد که بیشتر مفید فایده گردد. البته لازم به تذکر است که چون بسیاری از مباحث این رساله، ترجمه و اقتباس و نقل از دیگران است، لاجرم مآخذ نیز تا حدودی از همان منابع نقل شده، اما کوشش همواره بر آن مبذول بوده تا مآخذ و مراجع مهم‌تر ارائه و از مآخذ درجه دوم و کم‌اهمیت‌تر چشم‌پوشی شود.

بخش اول رساله از فیثاغورس شروع به هر می‌پرس پایان می‌پذیرد. در این بخش جزمواردی معدود، نظر بیشتر مورخان و نویسندگان پیش از میلاد بوده است که درباره زرتشت و دین زرتشتی و سایر ادیان ایرانی مطالبی به یادگار نهاده بوده‌اند. بخش دوم از استرابو شروع و به دیوخری کوستوم پایان می‌گیرد. توالی زمانی برخی اوقات ملاک قرار نگرفته و بر حسب اهمیت موضوع برخی مورخان و نویسندگان، مقدم و مؤخر قرار گرفته‌اند. بخش سوم به اجمال، مرور و گذری در منابع پهلوی است. البته چون نظر در این قسمت معطوف به زندگی

و سوانح روزگار زرتشت بوده، اجمال مذکور مرعی شده. این اجمال بدان جهت است که اغلب روایات با افسانه و گرایش‌های متدینین به غلو و سنت‌های عوامانه که به دفعات تکرار شده‌اند، منعکس است.

در نظر بود که دوبخش دیگر، متمم این رساله باشد. یکی درباره نقل و نقد روایات مورخان اسلامی و نویسندگان ملل و نحل از سده دوم هجری تا سده دهم پس از هجرت، - و دو دیگر تاریخ اوستاشناسی و مطالعات زرتشتی در اروپا از سده شانزدهم تا دوران معاصر. اما با آنکه کار عمده در قسمت اول به تقریب انجام شده و در قسمت آخری نیز فصول و مراجع و مآخذ مهیا بود، بی‌مناسبت نبود که به چاپ قسمت آماده اقدام شود و باشد تا حوصله و عمری باقی ماند و دوبخش مذکور نیز آماده شده و به چاپ رسد. در واقع پس از پنج سالی که وقت بر سر این کار صرف شد و دوبار به تجدید نظر کشید، هر چند که بسیاری وقت و فرصت لازم بود تا در حد مقدور نواقص آن رفع شود، اما دیگر نیرو و حوصله گذشته موجود نیست و چه بسا که کوس رحیل به صدا درآید و بار بر زمین ماند.

کوشش بسیار شد تا در بسیاری از موارد، اظهارنظری نشود و اظهارنظرها را به محققان و پژوهشگران نام‌آور و ورزیده وا گذاشتیم که این کار در صلاحیت آنان است. امید است که این کوشش و پژوهش تا اندازه‌ی مفید فایده واقع شده و به کار علاقمندانی که در این راه مطالعه و کاوش می‌کنند بیاید.



۱- فیثا غورس Pythagoras پی‌تاگورس. وی در ظاهر، و برابر بامدارک موجود، نخستین کسی است که به بابل و ایران سفر کرده و با آیین مغانی آشنایی پیدا کرده است.

دقیقاً از سال زاد و مرگش آگاه نیستیم. شاید به سال ۵۸۳ پیش از میلاد زاده شده باشد، و در پایان این سده نیز درگذشته است. انگیزه اصلی وی از سفر، ارضای حس کنجکاو و کسب دانش مغان بوده. اما ظاهر امر حاکی از آن است که قصد خدمت در ارتش آسارهادون Assarhadon را داشته:

CHRONIC EUSEBBI: edited by aucher of abidenus, p 26. Comp. M.
Niebuhr, Assur, P. 497 and 501; B. G. Niebuhr, Kl. Schriften, P 206.

و این پیش از مرگ **کوروش بزرگ** بوده است. برخی ورود وی را به مصر، همزمان با جنگ **کبوجیه** با مصریان می‌دانند:

Theolog Arithmet, ed., Ast. p, 40.

که در مصر به اسارت ایرانیان درآمده و از آنجا با سپاهیان ایران به بابل رفته و دوازده سال میان کلدانیان و مغان زیسته است:

Jamblichus: Life of pythagoras. P, 19.

به این طریق شواهد نشان می‌دهد که در سال ۵۲۵ پیش از میلاد در مصر بوده و پس از دوازده سال اقامت در بابل، در پنجاه و شش سالگی به **ساموس** Samus که زادگاهش بوده بازگشته.

کتاب معمولی به نام «سیاحت‌نامه فیثاغورس» که به وسیله **یوسف اغنصامی** به زبان فارسی ترجمه شده است در دست می‌باشد که نگارنده پیش از این درباره آن به تفصیل سخن گفته‌ام. در این کتاب شرح سفر فیلسوف یونانی به ایران و گردش و گفتگوهایش را با **مغی زابراتاس** Zabratas نام می‌خوانیم که کاملاً جعلی بودن ناشیانه آن آشکار است:

(فرهنگ نام‌های اوستا: جلد دوم زیرعنوان زرتشت و جلد سوم تحت عنوان مقاله میترا = مهر.)

– نویسندگان قدیم یونان، درباره سفر فیثاغورس به ایران و آشنایی با زرتشت، یا فلسفه مغان و آموختن سحر و نجوم نزد مغان کلدانی، اشاراتی کرده‌اند. از این جمله بایستی از **چی‌چی‌رو** Cicero در سده یکم پیش از میلاد و **والریوس ماکسی موس** Valerius Maximus **آپولیوس** Apuleius کلمنس الکساندرینوس Clemens Alexandrinus **دیوگنس لائرتیوس** Diogenes Laertius و... نام برد که هر کدام در ضمن اشاره به سفرهای کسانی چون **فیثاغورس** و **امپدوکلس** Empedocles و **دموکریتوس** Democritus و **افلاتون** Plato در آثار خود کرده‌اند.

این نام‌آوران فلسفه و علم در آن اعصار دور، بی‌تردید رنج سفر به خود هموار کرده و به ایران برای توشه‌گیری از فلسفه‌ی سترگ روی می‌آورده‌اند و این حاکی از شهرت آیین زرتشتی و مغی در آن دوران دور تاریخ بوده است:

CICERO: de finibus bonorum et malorum. V, 29.

VALERIUS MAXIMUS: Exem. Memor. VIII, 2.

APOLEIUS: Floridus. P. 19. ed. Altib.

PLINIUS: Historia Naturalis, XXX. 12.

PLUTARCHOS: de Anima Procreat in Timaeo, II, 2.

پورفی ریوس Porphyrius فیلسوف و نویسنده سده سوم میلادی، کتابی دارد به نام «تاریخ فلسفه» که ذیل زندگی‌نامه فیثاغورس، از وی درباره عقاید مغ و آیین مغی، نقل قول‌هایی کرده است به این سان: «وی [مغ = زابراتاس] راستی را به هرچیز برتری داده و خداوند، یعنی **Oromazes** را چنان تصویر کرده به سان پیکره‌یی که از نور و روشنایی خالص باشد و روانی از وی که گرایش به سوی راستی داشته و از زشتی و دروغ گریزان است».

این تعبیر آشکار است که از منابعی کهن و مورد وثوق نقل شده - چون در فروردین یشت و هرمزد یشت نیز تفاوت میان جسم خداوند که از نور است و روان او که راستی است بیان شده است.

نقل قول‌های **پورفی ریوس** از **فیثاغورس** قابل تأمل است. متأسفانه چون در این وجیزه، صورت تفصیل‌نگاری مورد نظر نیست، به‌همین جهت اشارتی و گذری مورد توجه می‌باشد. فیلسوف موردنظر هم چنین می‌نویسد: «فیثاغورس تنها با کلدانی‌ها گفت‌وگو نکرده، بلکه وی با شخص **زابراناس** Zabratas [= زرتشت؟] نیز هم‌سخن بوده، یعنی مردی که از ابتدای زندگی خود را از گناه و زشتی و دروغ دور نگاه‌داشته و به‌مردم راه پاک‌منشی و درستی را آموخته»:

PORPHYRIOS: Vita Pythagoras, 12, 14. Life of Pythagoras, 12.

- به‌رحال، بحث در این باب بسیار است. به‌ویژه که این معنی که به‌نام **زابراناس**، معلم **فیثاغورس** معرفی شده آیا زرتشت است یا نه. آنچه که مسلم می‌باشد این **زابراناس**، زرتشت پیامبر نمی‌توانسته است باشد، چون مورخان و فیلسوفان یونانی چون **افلاتون** و **خسانتوس** که شرح‌شان بیاید و دیگران زمان زرتشت را در حدود شش سده پیش از این تاریخ نوشته‌اند و همین مطلب نشان می‌دهد که در آن عصر، زرتشت مردی تاریخی بوده، آنقدر تاریخی که اختلاف مورخان درباره‌اش، در چنان عصری نیز چنین کهن بوده.

از سویی دیگر بایستی میان **مغان** کلدانی و **مغان** ایرانی که در همان عهد در بین‌النهرین و ایران زندگی می‌کردند، اشتباه نکرده و وجه تمایز قایل شد. **مغان** کلدانی به‌ستاره‌شناسی و سحر و جادو و جادوپزشکی اشتغال داشتند و کلمه اروپایی **Magi** برداشتی از نام همین فرقه است، درحالی که **مغان** ایرانی فرقه مذهبی و سلوکی فلسفی داشته‌اند چنانکه در بخشی ویژه **مغان**، از این مطالب یاد کرده‌ای آمده است.

برای تمام مطالب درباره **زاراتاس** یا **زابراناس** که اغلب وی را زرتشت دانسته‌اند و استاد **فیثاغورس**، به‌کتاب «دین قدیم ایران» جلد اول، صفحات ۹۸ تا ۱۰۷ نگاه کنید.

۲- **دموکریتوس** Democritus [ذیمقراطیس] نیز از جمله فلاسفه و خردمندان یونان باستان است. زندگی دراز و طولانی‌اش اغلب در سفر مشرق‌زمین گذشته و به‌سال ۴۶۰ پیش از میلاد به‌دنیا آمده و به‌سال ۳۷۵ درگذشته.

به‌کلمه و بابل سفر کرده [AEBIANUS: Var. Hist. IV, 20.]

و در هم‌نشینی و درک محضر **مغان** رغبتی داشته است. SWIDAS: Democritus.

تانیانوس Tatianus تصریح می‌کند که **دموکریت** از **استانس** Ostanes مغ بسیار ستایش کرده است. این **استانس** گویا یکی از **مغان** ایرانی در **بابل**

بوده است، اما به موجب تشابه لفظی اندک، همچنان که **زابراناس** را بازرتشت یکی دانسته‌اند، استانس را نیز زرتشت معرفی نموده‌اند تا شأن و مقامی والاتر برای دموکریت کسب کرده باشند:

Drat. ed. Greac, P. 47, ed by otto "Boasting the magian ostanes".

همچنین مشابه است قول کلمنس آلکساندرینوس که وی پیرو و دوستار پارسیان و فلسفه مغی بوده است:

CLEMEN ALEXANDRINUS: Stromata. I. P, 357.

اوزبی‌یوس Eusebius نیز در کتاب دهم، بهره چهارم نقل می‌کند که به‌پارس رفته و از مغان تعالیم بسیاری فرا گرفته است: Preparatio Enagbe.

۳- خسانتوس Xantus از دیدگاه زمان‌شناسی و زمان زندگی زرتشت، یکی از کهن‌ترین مدارک بازمانده، قول خسانتوس است. درباره زمان زندگی این نویسنده، نیز اختلاف فراوان است. اما آنچه که بیشتر مورد نظر و واقع قرار گرفته، بایستی سال تولدش را ۴۶۵ پیش از میلاد دانست:

GEGONOS: epi teshaloseos sardeon.

وی از اهالی آسیای صغیر بوده و بی‌گمان با مغان و آیین مغی و همچنین زرتشتیان و اندیشه‌های زرتشتی آشنایی داشته. چون اهل لیدیا Lidia می‌باشد و این شهر از روزگاران کهن، در عصر هخامنشی تحت نفوذ ایران و از مستعمرات پارسیان بوده.

آثار خسانتوس متأسفانه از میان رفته و آنچه که مورد آگاهی ماست، به وسیله نقل قول‌هایی از نویسندگان و مورخان بعدی است. به نظر می‌رسد که حتی هرودوت از آثار خسانتوس استفاده‌های فراوانی کرده و به‌ویژه در مورد پارسیان، مأخذ اطلاعاتش در آثار وی بوده.

دیوژنس لائرتیوس نویسنده یونانی آغاز سده سوم میلادی از خسانتوس نقل کرده که زرتشت به سال ۶۰۰ پیش از لشکرکشی **خسپارشا** به یونان زندگی می‌کرده است: Diogenes Laertius: Proem 2.

اما نسخه‌های خطی لائرتیوس، شش‌صدسال را با اختلاف، یعنی ۶۰۰۰ سال نیز نوشته‌اند. **مسینا** Messina در تحقیق خود، ۶۰۰۰ سال را استفساخ نادرست کاتبان دانسته و شش‌صدسال پیش از جنگ ایران و یونان را در دوران خسپارشا درست می‌داند که به تحقیق نیز درست می‌نماید:

Messina: Ursprung der Magier. S. 41 - 36, 37.

سپاهیان ایران در عصر خسپارشا در سال ۴۸۰ پیش از میلاد، از سارد

به‌سوی یونان حرکت کردند. به‌همین جهت بنا به قول خسانتوس زمان و عصر زندگی زرتشت در حدود ۱۰۸۰ پیش از میلاد تعیین می‌شود [۶۰۰ + ۴۸۰] و در صورتی که شش‌هزار را مأخذ قرار دهیم، عصر زندگی زرتشت در حدود ۶۴۸۰ سال پیش از میلاد خواهد بود.

۴- **دیونسی سسی یوس** Dionysios از نویسندگان و محققان پیش از میلاد است. دربارهٔ زمان زندگی وی تنها می‌توان گفت که یک‌صد تا یک‌صد و پنجاه سال پیش از میلاد می‌زیسته است.

خسانتوس کتابی داشته به‌نام «**مسایل لیدیا**» Genuine Ludiaka شاید این کتاب از میان رفته بوده که مشهور شده. دیونی‌سیوس کتابی جعلی و به نام خسانتوس دگر باره منتشر کرده بوده است. به‌رحال **ولکر** F. G. Welker در این مورد که نوشته‌های خسانتوس به‌وسیلهٔ دیونی‌سیوس جعل شده، موردی برای پذیرش قاطع پیدا نکرده است:

In Seebod's "New Archives for Philology and Pedagogics" 1830, P. 65-80. With him agree Müller in extensive "Collection of the Fragments of Greek Historians." and Schwegler in his "Roman History" I. P. 262.

باری هرگاه بر آن باشیم تا مسألهٔ جعل آثار خسانتوس را به‌وسیلهٔ دیونی‌سیوس پذیرا باشیم، مسایلی دربارهٔ تاریخ و عصر زرتشت که به‌وسیلهٔ خسانتوس به‌ما رسیده، از اعتبار اصولی ساقط خواهند شد.

کتابی که منسوب به خسانتوس بوده، موسوم است به Magika [= آداب و رسوم مغان]. در سده‌های بعد، مسایلی چون ازدواج با محارم و اغتشاش دربارهٔ قدمت زمان زرتشت و تداخل مسایلی از مجوس [= مغان] و زرتشتیان - به‌ناروا - به خسانتوس نسبت داده شده است.

وجالب است که **دیوگنس لائرتیوس** Diogenes Laertius به‌این مطلب وقوف داشته که توضیح داده است: «مطالب و مسایلی موجود است که جعلی و خیانت‌وار به خسانتوس نسبت داده‌اند»:

CREUZER: Fragment History of Greek. P, 224.

در آثار خسانتوس است که ازدواج‌های نامشروع میان مغان برای نخستین‌بار به‌میان آمده است، - و همین مسأله است که برخی از پژوهشگران نپذیرفته و از آثار جعل استنساخ‌کنندگان در آن را می‌بینند.

در مثل، دیونی‌سیوس از قول خسانتوس جعل‌خبر کرده که زرتشت هنگامی که جسد **کروسوس** را می‌سوزاندند، نسبت به‌این عمل اعتراض کرده مردم را از چنین کاری باز می‌دارد.

در این‌چنین خبری، زرتشت را معاصر کروسوس و مقارن با گشودن لیدیا

می‌داند. اما می‌دانیم که خسانتوس عصر زرتشت را شش‌صد یا شش‌هزار سال پیش از حمله خشایارشا به یونان می‌داند. در Magika به نقل قول مطالبی آمده چون: «پارسیان کلمات مقدس Logia زرتشت را هنوز به خاطر داشته و نسبت به آن عمل می‌کنند، آنان از سوزاندن اجساد مردگان می‌پرهیزند و در نگاه داشتن آتش و جلوگیری از خاموش شدن آن سخت کوشا هستند.»

باخوانده شدن کتیبه‌های هخامنشی این مسأله روشن شد که در عصر **کوروش بزرگ** و به ویژه **داریوش اول** مغان مادی کم‌کم قدرت خود را از دست داده و اورمزدیان [= پیروان زرتشت] غلبه می‌یافتند و با دقت در آثار و اخبار بازمانده خسانتوس، در می‌یابیم که پارسیان فی‌الواقع در کارسازندگی آیین و اهتمام در بزرگداشت سنن و رسوم زرتشتی، دوران نوی را آغاز کرده بودند و شکست **گنوهات مغ** در واقع گویای چنین دورانی است: «برای انطباق مسایل زرتشتی در آثار خسانتوس و اوستا و همچنین تحریفات دیونی‌سیوس و نیکلیوس نگاه کنید به »:

CREUZER: History of Greek Fragments. P. 220. Fragments of Greek History. I. P. 40.

Comp: Por instance. Visperad. III, 3W. (III. 18 im Spiegel: Translation of the Aseta.

۵- هرودوت جوان بود و خسانتوس پیر - و در دوران کهولت. هرچند که آثار خسانتوس از میان رفته و به ما نرسیده است، اما به عقیده محققان، بسیاری از آن در نوشته‌های برجای مانده هرودوت ایقا و احیا شده است. به این معنی که هرودوت از نوشته‌های خسانتوس در باب آیین مغ و زرتشتی‌ها و پارسیان و شخص زرتشت مستقیماً سود فراوان برده است.

لیکن همیشه پرسشی وجود داشته که چگونه هرودوت با آنکه به شکلی دقیق از مذهب و آداب و رسوم و سنن پارسیان یاد کرده، از زرتشت و آیین وی حتی اشاره‌ی به میان نیاورده است. این نظر که وی از زرتشت و آیین و نهضت او آگاهی نداشته، به هیچ وجه قابل قبول نمی‌باشد به دلیل عمده: نخست آنکه خود به تفصیل و وضوح نکات بسیاری از آیین زرتشتی را در لفاف سنن و رسوم و آیین پارسیان نقل کرده، دوم آنکه در آغاز زندگی وی، خسانتوس هنوز زنده بوده و بی‌گمان وی از آثار خسانتوس بسیار بهره گرفته، یعنی کسی که به اشباع از زرتشت یاد کرده بوده است.

حال چرا هرودوت در مورد شخص زرتشت سکوت کرده، برای ما امری مجهول است و تنها به حدس و گمان می‌توانیم نظرهایی ابراز نماییم، اما بایستی نظری شخصی در میان باشد.

مواردی را که هرودوت از رسوم و آیین پارسیان نقل کرده و در اوستا نظایر فراوان آن‌ها را می‌توان یافت، چنین است:

«پرستش خداوند بدون داشتن معبد و بت - پیش‌کشی هدایا و قربانی به خداوند [Zeus] و خورشید و ماه و زمین و آتش و باد: - (یسنای ۱۶۴). ستایش آن‌ها و میترا - شرح انجام قربانی در حالی که مغان در جایگاه ویژه سرود «نئوگونی Theogony [به‌زعم بعضی خاور-شناسان گات‌ها] می‌خوانند، - که نمونه‌های فراوان آن در یسنا و پشت‌ها آمده است - موارد قربانی که عبارت از اسب، شتر، گاو، گوسپند و خر بوده است (آبان یشت/ ۲۱ - وندیداد، ۴-۲۲۳). **هراکلیدیس کومانوس** Heraclides Cumanus کتابی دربارهٔ رسوم و آداب پارسیان تحت‌عنوان Persika نوشته و در آن توصیف کرده که شاهنشاه پارس هزار قربانی که عبارت از گاو و گوسپند، اسب، شتر و خر و جانوران خردتر بوده است، به‌حضور خداوند تقدیم می‌کرده. شایان توجه است که در پشت‌ها به‌ویژه از این نوع قربانی و تکیه به عدد هزار بسیار یاد شده است.

تکیه بر زاد و ولد بسیار - راستی و درستی درگرفت و گیروم - احترام آب و رودخانه‌ها و نیالودن آن‌ها - تحریم سوزاندن اجساد - قرار دادن مردگان در جاهای سر باز و دخمه نمودن - تشویق و تأکید در از بین بردن حیوانات مودی - نفرت و بیزاری از آدم‌کشی و قتل.»

این‌ها مواردی است که دیگران نیز به‌مغان و زرتشتیان نسبت داده‌اند، هرچند که مجوس یا مغان را باز زرتشتیان ادغام کرده و این سبب تحریفات و اغتشاشات بسیاری در شناخت آیین زرتشت شده است. به‌رحال علت سکوت هرودوت در نام زرتشت برای ما مجهول است.

- این مطالبی بود که کوتاه‌گونه از آن قسمت‌هایی که در نوشته‌های هرودوت با اوستا می‌شد مقایسه‌هایی برقرار کرد. اما با دیدی بازتر و مطالعاتی گسترده‌تر، بیش از آنچه که گذشت می‌توان سخن گفت. بی‌گمان جایی که هرودوت از آیین پارس‌ها سخن می‌گوید، بیش از هر چیز این فکر به‌خاطر می‌گذرد که دین پارس‌ها یا پادشاهان هخامنشی چه دینی بوده است. باید مطالب مورد نظر را جدا جدا از نظر گذرانند. نخست متن بندهای ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۴۰ - از کتاب اول Clio هرودوت را نقل کرده و سپس به‌دریافت رازورمز و اشارات هرودوت دربارهٔ پارس‌ها، مادها و مغان پرداخته و آن‌گاه به‌این نکته متوجه خواهیم شد که آیا هخامنشیان چه آیینی داشته‌اند: زرتشتی و مزدایی بوده یا پیرو آیین مغان و یا معتقد به‌دین و به‌جا آورندهٔ رسوم و شعایر آریایی بوده‌اند. **(برای آنچه که خواهد آمد نگاه شود به:**

BENVENISTE. E: The Persian Religion according to the Chief Greek Texts, Paris, 1929.

HOW AND WELLS: Comme on herodotus, Vol, I, P, 20.

MOULTON: Early Zoraster. P. 391.

ترجمه تاریخ هرودوت از متن فرانسه به وسیله
Ph. E. Legrand در سال ۱۹۳۶.

تاریخ هرودوت، ترجمه: وحید مازندرانی. تهران ۱۳۲۴.
تاریخ هرودوت - جلد اول، ترجمه: دکتر هادی هدایتی. تهران ۱۳۳۶.

کتاب اول - بند ۱۳۱

- آنچه که من درباره عادات و رسوم پارس آگاهی دارم، چنین است:
میان پارسیان رسمی نیست که برای خدایان خود تندبسه بسازند و یا
پرستشگاه و قربانگاه برپا کنند. آنان کسانی را که چنین می‌کنند نادان و
ابله می‌شمارند و به نظر من علت آن است که آنان هیچ‌گاه چون یونانیان،
خصوصیات بشری را با خدایان قابل انطباق نمی‌دانند. رسم آنان برای
انجام عبادت چنان است که به بلندترین نقاط کوهستان صعود کرده و
در آنجا قربانی‌های خود را به خداوندی که نامش را بر آسمان نهاده‌اند و
او را زاوس (Zeus در فرس باستان Dayaus به آسمان و کائنات
اطلاق می‌شود) می‌نامند تقدیم می‌کنند. آنها برای: خورشید و ماه و زمین
و آتش و آب و باد نیز پیش‌کش‌هایی تقدیم کرده و قربانی می‌دهند. این‌ها
خدایانی می‌باشند که پارس‌ها از روزگاران کهن برایشان مراسم قربانی
انجام می‌داده‌اند. اما بعدها ستایش کردن اورانیا Urania را از آسوریان
و تازیان آموختند. آفرودیت اورانیا را آسوری‌ها می‌لیتا Mylitta
اعراب آلیلات Alilat و پارس‌ها میترا Mithra می‌خوانند.

کتاب اول - بند ۱۳۲

- آیین دینی ایرانیان (پارس‌ها) هنگام اهدای قربانی به خدایان یادشده
چنین است: آنان برای اهدای قربانی، قربانگاه بنا نمی‌کنند و آتش نمی-
افروزند. هنگام اجرای مراسم قربانی نوشابه و روغن مقدس (در اوستا
زور [Zaotra] Zavr) و فدیهای دیگر مصرف نمی‌کنند. نی
نمی‌نوازند و تاج گل و زینت به قربانی نمی‌آویزند. هرپارسی که می‌خواهد
به یکی از این خدایان قربانی اهدا کرده و بیزش کند، قربانی را به جایی
پاک می‌برد و کلاه خود را با گل، به ویژه گل مورد زینت می‌دهد. آنگاه
خدای مورد نظر را ستایش کرده و قربانی را اهدا می‌کند.
کسی که مراسم ستایش و قربانی انجام می‌دهد، نمی‌تواند فقط برای
خودش خواهان خوشبختی و برکت شود، بلکه برای شاه و همه پارس‌ها
که خودش نیز در شمارشان می‌باشد، دعا می‌کند. پس از آنکه گوشت
قربانی تکه‌تکه و پخته شد، فرشی از گیاهان لطیف، به ویژه شبدر گسترده

و گوشت‌ها را بر آن قرار می‌دهد. پس مغانی که انجام مراسم زیرنظر وبه وسیلهٔ اوست، سرود خدایان (متن Theogony، منظور یشت Yasht ویژهٔ ایزد موردنظر می‌باشد) می‌خواند. رسم براین است که جز با حضور مغان، مراسم قربانی انجام نمی‌گیرد. چون مراسم سرودخوانی تمام شد، مرد قربانی‌دهنده، گوشت‌ها را به‌خانه برده و به‌ترتیبی که مایل باشد به‌مصرف می‌رساند.

کتاب اول - بند ۱۴۰

- مطالبی که تاکنون دربارهٔ پارس‌ها گفتیم، درست و مورد اعتماد من می‌باشد. اما آنچه را که از این پس می‌گوییم، در میان پارس‌ها در شمار اسرار پنهان و رازمانند است که آشکار نمی‌گویند و جانب احتیاط را رعایت می‌کنند. از جملهٔ این مسایل، مطالب و رسومی است اندر باب مردگان. مردگان را لازم است پیش از دفن کردن، در جاهایی قرار دهند که به‌وسیلهٔ پرندگان لاشه‌خوار یا جانوران شکاری دریده شوند (گوشت و پوست و امعاء و احشاشان خورده شده و استخوان برجای ماند). در مورد مغان می‌دانم که چنین می‌کنند، چون این رسم را پنهان نکرده و آشکارا انجام می‌دهند. اما پارس‌ها، جسد مردگان را پیش از به‌خاک سپردن، با موم می‌پوشانند. امان مغان بادیگر مردم، به‌ویژه کاهنان مصری تفاوت و مغایرت بسیار دارند. کاهنان مصری، ایذاء و کشتن انواع جانداران را بسیار مکروه و زشت می‌شمارند جز در موارد قربانی. اما مغان اغلب جانوران را جز سگ و انسان مجازند که بکشند (و این درواقع از وظایف آنان بوده است) و در این کار نسبت به‌هم سبقت و پیشی می‌جویند.

- در کتاب اول تاریخ هرودوت، از آغاز بند ۱۳۱ تا پایان بند ۱۴۰ مطالب مندرجه مربوط است به رسوم و دین و معتقدات پارسیان. در این میان فقط سه بند یادشده در بالا است که به‌مسایل مربوط به‌دین برمی‌گردد. اما در این مورد به‌جاست که فشرده‌یی از بندهای دیگر نیز دربارهٔ رسوم پارسیان نقل شده و آنگاه به‌تحلیل سه‌بند مورد نظر پرداخته شود:

میان همهٔ روزهای سال، تنها جشنی که بیش از همه جشن‌ها برایشان معتبر است (برای پارس‌ها) و آن را با شکوه برگزار می‌کنند، جشن روز تولد می‌باشد. در چنین روزی مرسوم است که خانه‌ها را با شکوه می‌آرایند و زینت می‌کنند و فرش‌های رنگین می‌گسترند. در این جشن ثروت مندان شتر یا گاو یا اسبی قربانی کرده و پس از تمیز کردن، آن را درست و تمام کباب می‌کنند. طبقات فرودست‌تر به‌قربانی کردن حیوانات کوچک‌تر

تقاعد می‌کنند.

ایرانیان اصولاً غذاهای پرگوشت کم‌می‌خورند، اما برعکس از میوه‌ها بسیار استفاده کرده و چندین ظرف پر از میوه در سفره می‌نهند. به همین جهت است که ایرانیان معتقدند یونانیان از سر سفره گرسنه و باغذای ناتمام برمی‌خیزند، چون پس از غذا، چیزی چون میوه که غذایی اصولی و تمام‌کننده است نمی‌خورند. پارس‌ها به شراب علاقه بسیار دارند. در میان جمع بسیار مبادی آداب می‌باشند و کاری خلاف ادب و صدایی ناهنجار از ایشان شنیده نمی‌شود.

رسم عمومی میان ایرانیان چنان است که به هنگام مستی دربارهٔ مسایل فکر کرده و مشاوره نمایند. هرگاه موضوعی پیش‌آید در یک مجلس میهمانی باده‌نوشی کرده و پس از مشاوره تصمیم می‌گیرند. آنگاه روز بعد، صاحب‌خانه حامل تصمیم و هم‌فکری آنان را پیش آورده و دوباره دربارهٔ آن تجدید نظر می‌کنند. هرگاه در آن حال نیز رأی‌شان مورد تصویب واقع می‌شود، بدان عمل می‌کردند، و هرگاه آن را نمی‌پسندیدند، عمل نیز نمی‌نمودند. همچنین برعکس هرگاه در حال عادی مشاوره کرده و دربارهٔ مسأله‌ی رأی می‌دادند، در حال مستی نیز دربارهٔ آن تجدید نظر می‌کردند. اما همواره رعایت اعتدال را در غذا و شراب مرعی می‌داشتند.

ایشان به همسایگان کشور خود بسیار ارج و احترام می‌گذارند و گرمی‌شان می‌دارند. سایر کشورها و مردم آن‌ها را به هرنسبتی که از آنان دورتر باشند کمتر احترام نهاده و عزیز می‌شمارند. علت این مسأله این است که خود را از سایر مردم برتر و بالاتر می‌دانند و معتقدند که هر کشوری به آنان نزدیک‌تر باشد، مردمش به موجب قرب جوار با آنان، گرمی‌ترند و به نسبت هرچه کشور و مردمی از ایشان دورتر باشند، به موجب دوربودن از آنان، کم‌اهمیت‌ترند.

رعایت آداب در میان‌شان بسیار زیاد است. در رهگذرها هرگاه به هم‌رسند، از شیوهٔ برخورد و انجام آداب می‌توان فهمید که آیا از یک طبقه و مقامند یا اختلاف درجه و مقام دارند. هرگاه مقام ایشان برابر باشد، به جای هر تعارفی لب‌های هم را می‌بوسند. در صورتی که یکی مادون دیگری باشد، صورت هم را می‌بوسند. هرگاه تفاوت درجه زیاد باشد، فرد مادون به خاک می‌افتد.

هیچ ملتی چون ایرانیان، در اخذ عادات و رسوم دیگر مردم شایق و سریع نیست. پارس‌ها چون لباس‌ها را راحت‌تر و زیباتر و مناسب‌تر از لباس خود یافتند، خیلی زود آن‌گونه لباس پوشیدن را اخذ و متداول کردند. چون زره‌های مصری نیکو و راحت و مطمئن‌تر بود، زره مصری می‌پوشیدند. هرگاه از عادات و رسوم و یا دانشی آگاه شوند که آن را بیسندند در تقلید

از آن خودداری نمی‌کنند.

در میان ایشان، پس از جنگاوری و نام و نشان یافتن در دلاوری، بزرگترین نشان مردانگی آن است که دارای چندین پسر باشند. هر ساله از سوی شاه هدیه‌ایی نفیس برای کسی که فرزندان تربیت‌یافته و دلاور بیشتری داشته باشد، تخصیص داده و طی مراسمی اهدا می‌شود، چون معتقدند که قدرت در کثرت افراد جنگاور و دلیر است.

فرزندان ایشان از پنج‌سالگی تا بیست سالگی تحت نظامی بسیار دقیق تربیت می‌شوند. در این تربیت به سه اصل بیش از هر چیزی اهمیت می‌دهند. نخست اسب سواری، دوم یادگیری فنون جنگ و پهلواری، سوم راست‌گویی و آیین‌های قومی. تا پنج‌سالگی فرزندان تحت نظر مادر و باوی به سر می‌برند و این از آن جهت است که اگر پیش از پنج سالگی بمیرند، پدر علاقه و دلبستگی نسبت به آنان پیدا نکرده باشد که متأثر شود، و به نظر من این رسمی عاقلانه و خوب است.

شاه هیچ‌گاه کسی را که برای نخستین بار به گناهی دست زده باشد، امر به کشتن نمی‌دهد. هیچ ایرانی حق ندارد بنده خود را برای جرمی که مرتکب شده، به مجازات‌های سنگین محکوم نماید. هر مجرمی لازم است هنگام محاکمه و تعیین کیفر، به سابقه و اعمال نیکش توجه شود و کردار و اعمال خوب و بدش سنجیده گردد و هرگاه گناهانش بیش از خدمات وی بود، از طرف شاکای تقاضای مجازات شود.

ایرانیان معتقدند که هرگز میان ایشان کسی پدر یا مادر خود را نکشته است و در این مورد اطمینان قاطع دارند. برآنند که هرگاه چنین امری واقع شده باشد، معلوم است که آن فرزند حقیقی پدر یا مادرش نبوده و حتماً حرامزاده است. ایشان معتقدند که حتی گفت و گو درباره چیزهایی که عمل به آن‌ها حرام است جایز نیست. بدترین چیزها را دروغ‌گویی می‌دانند. دومین زشتی و بدی بدهکاری است که برآنند هر فردی که بدهکار شد ناچار دروغ می‌گوید. بدترین بیماری‌ها در نظر آنان برص [= پیسه] است. هرگاه کسی یا کسانی به این بیماری مبتلا شوند، به شهر و داخل جمعیت راه داده نمی‌شوند و نمی‌گذارند که با دیگران آمیزش کنند و معتقدند که چنین بیمارانی بر ضد خورشید مرتکب گناهی شده‌اند.

هرگز رودخانه و آب‌های روان را به هیچ وسیله‌ایی آلوده نمی‌کنند. آنان حتی دست و بدن خود را در چنین آب‌هایی نمی‌شویند و به کسی هم اجازه چنین کاری را نمی‌دهند، چون احترام و تقدسی ویژه برای رودخانه‌ها قایل هستند.

یک مورد شگفت و عجیب نیز که میان ایرانیان مرسوم است و من بدان پی برده‌ام، اسامی و نام‌های آنان است. این نام‌ها همه دلالت دارند بر بهی‌ها و خوشی‌های جسمی و روحی و هرگاه کسی بخواهد آزمایش کند، پس از دقت و مطالعه بسیار، آگاه خواهد شد که عمده نام‌های ایرانی چنین‌اند.